

● حکایت یک زندگی عاشقانه

مثل بسیاری از رزمندگان فاطمیون که وسعت دلشان بعد از شهادت آشکار می شود، او هم میلی به معرفی کامل خود نداشت. همسرش زهرا حسینی که به زوایت خودش ۱۳ سال زندگی عاشقانه ای با این شهید گران قدر داشت. در این باره می گوید: گاهی از همکارانش حرف می زد، از کارهایی که می کردند و آموشد هایش اما هیچ اشاره ای نمی کرد که معاون لشکر فاطمیون است. وقتی شهید شد، تازه فهمیدیم سید در جبهه سوریه یکی از فرماندهان اصلی بوده است. همیشه می دانست دل نگارش هستم اما ۱۰ بار به جبهه سوریه رفتم. هر بار که نگرانی من را می دید، می گفت که شهادت لیاقت می خواهد. دفعه یازدهم که رفت، لیاقت تمییزش شد.

کشاندن حرف به آغاز زندگی مشترکشان، کار سختی نیست. زهرا سن و سالی نداشت که مهرش افتاد به دل سید. همه چیز هم خیلی سریع پیش رفت و رسم و رسوم خیلی زود انجام شد؛ انگار به قدر چشم بر هم زدن بود که دست زهرا را گذاشتند توی دست سید حسن. آن روزها زهرا ۱۴ سالش بود و حسن هنوز ۱۷ سالش تمام نشده بود. اما از همان دوران سر پرشوری داشت؛ «یک روز آمد و گفت باید به مسافرتی بروم که کمی دور است. مضطرب بودم و نگران اما دوستش داشتم و رضایتش، رضایت من هم بود؛ رضایت دادم و یک سال رفت و از او بی خبر بودم. حسن قبل از ازدواج با من وارد سپاه محمد(ص) شده بود. قبل از آنکه وارد سپاه فاطمیون شود هم مقنی (چاه کن) بود. زندگی خوبی داشتیم و هر دو قانع بودیم به آنچه سید می آورد سر سفره زندگی مان.»

● فشنگی که هدیه حسن بود

دو ماه بعد از برگشتن حسن، بساط عروسی برپا شد؛ باز هم ساده و بدون ریخت و پاش و حسن و زهرا رفتند زیر سقف زندگی شان. قصه عشق او و همسرش میان دوست و آشنا شهره بود. حرف ها و مهربانی هایشان هم از جنس متفاوتی بود. خانم حسینی می گوید: بار اولی که رفت، زخمی شد. چند روز بعد در بیمارستان هدیه ارزشمندی به من داد؛ فشنگی که از بدنش بیرون آورده بودند. قبل از اینکه به اتاق عمل برود، می گفت برایت سوغاتی آورده ام. وقتی به اتاق عمل رفت و برگشت، فشنگ را توی دستش محکم گرفته بود، جوری که دکتر گفت خانم حسینی، همسرت برایت سوغاتی آورده است! دستش را که باز کردم، دیدم فشنگی است که توی بدنش بوده. حسن دوبار دیگر هم مجروح شده بود.

● می گفت از کنایه مانر لیزید

هنوز بعد از ۳ سال از شهادت حسن، جمع و جور کردن حرف ها و نظم دادن به آنچه بوده و آنچه گذشته برایش سخت است. او می گوید: برای ما خیلی سخت بود. بابت شهادت حسن از خیلی ها کنایه ها می شنیدیم. سید خودش همه این روزها را پیش بینی کرده و گفته بود که بعد از من هر حرفی شنیدید، نلر زید و ناراحت

«سید حکیم»

و لباس تک ساین شهادت

روایت هایی از زندگی سید حسن حسینی، معاون لشکر فاطمیون

مهدی عسکری - «بچه محلمان بود. می گفتم سید جان، تو از صبح تا شب دنبال کاسبی هستی؛ این خیلی خوب است. نان حلال هم در می آوری. شب ها هم یک ساعت هایی بیا مسجد و با ما باش. بچه های مسجد خیلی باصفا هستند. سید حکیم اما متواضعانه می گفت شما آدم های بزرگی هستید؛ بگذارید من دنبال کاسبی ام باشم. تا اینکه سال ۹۵ خبر آمد سید حسن حسینی در سوریه شهید شده، آن هم به عنوان معاون لشکر فاطمیون. ا... اکبر! چطور او را نشناختم؟ او شهید شد و خیلی از ما بچه مسجدی ها متوجه شدیم که ما باید دنباله رو سید باشیم نه اینکه او دنبال ما بیفتد.»

قصه معاون لشکر فاطمیون، درست مثل حرف های محمود (بچه محل سید حکیم) است و به فیلم های سینمایی بیشتر شبیه است تا واقعیت. چه کسی باور می کند یکی از فرماندهان ارشد لشکر

فاطمیون که روزگاری در جبهه افغانستان و نبرد با دشمنان این کشور جنگیده و در سوریه و در جبهه های غوطه شرقی، حران، احمدیه، زمانیه، خیبرها (از یک تا ۱۰)، دیر سلمان، دیر ترکمان، سیلو، حجیره، حماء، ادلب، تل شهید و تل خطاب، شجاعت های کم نظیرش زبانه زده و عام شده بود، صرفا یک مقنی ساده بود و با چاه کنی روزگار خانواده اش را می گذراند؟

او در ابتدا مسئولیت فرماندهی یگان اطلاعات و عملیات فاطمیون را از سوسی شهید ابو حامد عهده دار شد. و در ادامه رشادات های بسیاری از خود بروز داد و در اکثر عملیات ها پیروز بود. او بعدها از طرف ابو حامد به حماء اعزام شد و معاونت فرماندهی تیپ دوم لشکر فاطمیون را پذیرفت و سرانجام در ۱۶ خرداد سال ۹۵ در اطراف

شهر تدمر واقع در شرق استان حمص سوریه هنگام انجام عملیات شناسایی با تله انفجاری نیروهای تروریستی به شهادت رسید.



باشد. سید را خیلی دوست داشتیم و حرف می زد می گفت که شما سفره ختم صلوات پهن می کنید؛ برای پیروزی ما هم دعا کنید.»

● قصه رفتن...

با این همه علاقه ای که میان سید و زهرا بود، مانده ایم که چطور به رفتن همسرش راضی شد؛ قصه ای که زهرا خانم آن را مربوط به بعد از نوروز سال ۹۲ می داند؛ «بعد از عید یک ماه من را به منزل مادرم در قزوین فرستاد و در این مدت، تمام کارهایش را انجام داد. وقتی او را دیدم، از نیتش عجب و اینکه می خواهد به سوریه برود. خیلی برام حرف زد و از اینکه باید مدافع حرم حضرت زینب(س)

نشود. آن کسی که باید بداند ما برای چه رفته ایم، خودش می داند. نیاز نیست همه این مسئله را بدانند. ما برای حضرت زینب(س) رفته ایم. برای دفاع از حریم اسلام داریم می رویم و اسلام مرز ندارد. هر جادای مظلومی بلند شود، ما خودمان را می رسانیم. حرف های پدر کوتاه است و کم، اما غم این داغ هنوز زیاد است؛ «من و مادرش می گفتم نرو؛ در سوریه به مسلمان کشی است و او از امام حسین(ع) و تنهایی اش می گفت؛ از اینکه باری امام حسین(ع) فقط نباید مربوط به صدر اسلام باشد. مادرش به او می گفت که عمرت را در جنگ گذراندی و ما یک دل سیر تو را ندیدیم. اما برای مادرش هم از

قصه غصه های «معراج شهدا»

شد و بازماندگان دوران جنگ بسیار تلاش کردند تا این میراث سال های دفاع مقدس دوباره بازگردد؛ فراموش نکردیم مذاکرات فشرده ای که برای احیای این مکان با مالکان آن انجام شد و خیلی وقت ها کار به احتمال اعمال ماده ۹ قانون شهرسازی می کشید، رسانه ها بسیار نوشتند، خانواده شهدا و بسیاری از مسئولان بابتش صادر کردند و از ضرورت بازگشت معراج گفتند. اواخر بهمن سال ۹۳ و در ایامی که آخرین تلاش ها برای بازگرداندن معراج صورت می گرفت، شهردار وقت منطقه ۱۰ مشهد وعده داده بود بعد از بازگشت معراج «در

باقی مانده است. ۴ سال قبل بود که بعد از ۲۶ سال، معراج شهدا به عنوان یادگار ماندگار روزهای دفاع و شهادت، دوباره به میراث داران ایثار و شهادت بازگشت؛ مکانی در بولوار توش که طی سال های دفاع مقدس شاهد حضور و تشییع پیکر شهدا بود اما بعد از پایان جنگ، از کف بازماندگان آن دوران رفته بود و عمری به بلندای پیش از ۲ دهه گذشت تا دوباره این بنا به میراث داران ایثار و شهادت و مردم مشهد بازگشت. بعد از دوران دفاع مقدس این مکان به کارهای مختلف از جمله تعمیر کار گاز سوز خودرو و... تبدیل



مهدی عسکری
روزنامه نگار

قصه بر غصه ای شده است ما جرای «معراج شهدا» برای خودش ر و ز کار ی غوغای بی بدیلی بود؛ روزهایی که شهید می آوردند و باید برای تشییع می رفتیم. قیامتی بود برای خودش آنجا. چه عزیزی را که روی دوش گرفتیم و تشییع کردیم، چه اشک ها که ریخته شد و چه خاطراتی از حضور سرباز و سردار و امیر بر ایمن

همین تعداد و با موفقیت انجام شد. در واقع این اولین عملیات فاطمیون به شمار می رفت و هنوز در جبهه سوریه، شناختی از فاطمیون نبود. مسئولی که کار را به این تیم واگذار کرد، گفته بود که شما ماوریت دارید دو سه خانه از این منطقه را بگیرید تا عملیات اصلی توسط بچه های حزب... ارتش سوریه و نیروهای عراقی آغاز شود. اما این مسئول نمی دانست شهید حکیم از نیروهای قدیمی جنگ های افغانستان بوده است. هنوز مدت کوتاهی از آغاز عملیات فاطمیون نگذشته بود که شهید حکیم بی سیم زد و گفت به خانه هفتادم رسیده و مستقر شده اند. هم رزم شهید حکیم ادامه می دهد: باورش برای آن مقام مسئول خیلی سخت بود و می گفت که باور نمی کند فاطمیون ۷۰ خانه را گرفته باشند. اما سید حکیم از پشت بی سیم گفت که من در موقعیت قرار دارم؛ اگر باور نمی کنی می آیم وسط خیابان و تو با دوربین من را ببین. همین کار را هم کرد اما مورد اصابت گلوله تفکیری ها قرار گرفت و مجروح شد.

او اضافه می کند: یکی از شب هایی که برای شناسایی می رفت، یکی از دوستانش گفت که سید، شاید رفتی و برنگشتی؛ و صیت و سفارشش اگر داری بگو و سید هم گفت که امیدوارم خیلی ها در این راه لیاقت پیدا کنند و یکی از آن ها هم من باشم. شهادت چیزی نیست که آدم دنبالش بگردد. شهادت لباس تک ساین است. اگر خیلی کوچک هستی باید بزرگ شوی و خودت را به اندازه این لباس برسانی. اگر هم فکر می کنی خیلی بزرگی، باید آن قدر خودت را کوچک کنی تا به اندازه و ساین لباس شهادت برسانی. خیلی کوچک بودن و خیلی بزرگ بودن مانع از شهادت است.

● روایت شهادت

یکی دیگر از هم رزمانش می گوید: سید حکیم، فرمانده ای همه کاره بود؛ از راهبری نیروها تا پشتیبانی و پیگیری خط آتش و تدارک را انجام می داد و فرمانده عملیات اطلاعات و تخریب بود. هر کاری را با در نظر گرفتن تمام جوانب انجام می داد. توی عملیات تلاش می کرد با کمترین میزان خسارات وارد، کار را پیش ببرد. روز شهادتش، نزدیکی شب بود که در موقعیت بچه ها جابه جایی ایجاد کرد و تعدادی را راهی خط کرد. هنگام بازگشت از موقعیت دیدیم پهبادی در کنار جاده افتاده است. اصلا سابقه نداشت که در مسیر رفت و برگشت ما، دشمن از طریق پهبادهای اقدام به شناسایی کند. او برای ارزیابی ماجرا دستور توقف داد و به سمت پهباد ساقط شده حرکت کرد. سید حکیم از او خواست برای برداشتن وسیله ای به داخل ماشین برود اما لحظاتی بعد تله انفجاری عمل کرد و سید همان جا آسمانی شد.

همسرش می گوید: خبر شهادتش را از اینترنت و شبکه های اجتماعی شنیدم. خیلی برام سخت بود. تصورش برای هر کسی سخت است؛ اینکه ناگهان در شبکه های اجتماعی عکس های همسر شهیدش را ببینی. داعشی ها بعد از شهادت سید، خیلی خوشحال شدند.



روزنامه
شهرا
وزشگاه
شاهران
۲۲
شنبه
۲۴ آبان ۱۳۹۸
شماره ۲۲۶۵

۵۷



قالب خاطره



عزت امروز ما

شهید تهرانی مقدم، پدر صنعت موشکی ایران با اعتقاد از روزهایی می گفت که در نبردهای بزرگ، هم شهدای کمتری تقدیم خواهیم کرد و هم اقتدارمان را بیش از پیش به اثبات خواهیم رساند.

یادنامه

آزادی یک روزه سوسنگرد به فرمان امام(ره)

تا ۲۵ آبان ۵۹ سوسنگرد زیر آتش بود. مهمات نبود. بنی صدر به کارشکنی هایش ادامه می داد. حملات عراق با حمایت استکبار شدت یافته بود، اما امام خمینی (ره) فرمود سوسنگرد باید آزاد شود و این شد که یک روزه این شهر آزاد شد. به دنبال تحرکات دشمن و اشغال این شهر، روز ۲۵ آبان مقام معظم رهبری با بنی صدر صحبت کردند تا تیپ ۲ لشکر ۹۲ زرهی در عملیات آزادسازی شرکت کند و بنی صدر هم گفت «شما به آنجا بروید و من هم دستور می دهم.» ولی شب عملیات، فرمانده لشکر که شهید فلاحی بود، گفت بنی صدر دستور داده است تیپ بدون اجازه او وارد عملیات نشود. مقام معظم رهبری نیز ایسن موضوع را به امام خمینی (ره) اطلاع دادند و امام هم فرمودند «فردا سوسنگرد باید آزاد شود.» به همین دلیل مقام معظم رهبری طی نامه ای به فرمانده لشکر ۹۲ زرهی دستور دادند که باید در عملیات شرکت کند. در تک اصلی، تیپ ۲ لشکر ۹۲ زرهی، نیروهای پاسدار و نیروهای ستاد جنگ های نامنظم وارد عمل شدند و عملیات در ساعت ۶:۲۰ صبح روز ۲۶ آبان ۱۳۵۹ آغاز شد. در محور جاده حمیدیه-سوسنگرد، هم زمان با اجرای آتش روی عقبه دشمن، نیروهای عمل کننده با پیشروی به موازات جاده، روستای ابوحمظه را آزاد و با حمایت هوانیروز ارتش، تانک های عراقی را که مدافعان شهر را تحت فشار قرار می دادند، منهدم کردند. در نتیجه محاصره جنوب و شرق شهر شکسته شد و در ساعت ۱۱ نخستین دسته از تانک های عراقی به سمت جنوب گریختند و شهر آزاد شد.

هفته ای که گذشت

پیکر ۲ شهید فاطمیون در تهران تشییع شد

پیکر مطهر احمد سیر نائی و چراغعلی احمدی، از شهدای مدافع حرم افغانستانی لشکر فاطمیون در تهران تشییع و در قطعه ۵۰ گلزار شهدای بهشت رضا به خاک سپرده شد.

پیکر شهید نائی بعد از گذشت ۳ سال از شهادتش، در شهر ری تشییع شد. وی سال ۱۳۹۵ در منطقه خان طومان به شهادت رسید اما پیکرش طی عملیات تفحص در سوریه کشف و هویت وی شناسایی شد. پیکر شهید احمدی نیز به تازگی و طی عملیات تفحص شناسایی شد.

گردهمایی فرزندان شهدای مدافع حرم

گردهمایی فرزندان شهدای مدافع حرم لشکر فاطمیون ۱۶ آبان در سالن دعای ندبه گلزار شهدای تهران برگزار شد.

رونمایی از خودرو تاکتیکر «کیان ۷۰۰»

خودرو تاکتیکر «کیان ۷۰۰» با حضور رئیس ستاد کل نیروهای مسلح رونمایی شد. این خودرو ساخت «فرماندهی تولید و بهینه سازی شهید زهرن» نیروی زمینی ارتش است و با قدرت موتور ۷۰۰ اسب بخار و قدرت کشندگی ۲۰۰ تن، قابلیت حمل ۲ دستگاه تانک ۶۰ تنی روی کشنده فوق سنگین «سلیمان ۳» را دارد.

زهرا حسینی همسر شهید:

برای ما خیلی سخت بود.

بابت شهادت

حسن از خیلی ها کنایه ها می شنیدیم.

سید خودش

همه این

روزها را

پیش بینی

کرده و گفته

بود که بعد از

من هر حرفی

شنیدید،

نلرزید و

ناراحت

نشوید



تقویم تاریخ

۱) ۲۱ آبان ۱۳۹۰: شهادت سردار حسن تهرانی مقدم و تعدادی از همراهانش در سانحه انفجار «وردآورد»

۲) ۲۴ آبان ۱۳۶۵: آغاز عملیات نامنظم فتح ۳ در منطقه دھوک توسط سپاه

۳) ۲۵ آبان ۱۳۵۶: روز بزرگداشت شهدای پاسدار سوسنگرد؛ اجرای عملیات نامنظم طفر ۲ در منطقه دربند یخان توسط سپاه (۱۳۶۶)

۴) ۲۶ آبان ۱۳۵۹: آزادی سوسنگرد با عملیات مشترک ارتش و سپاه